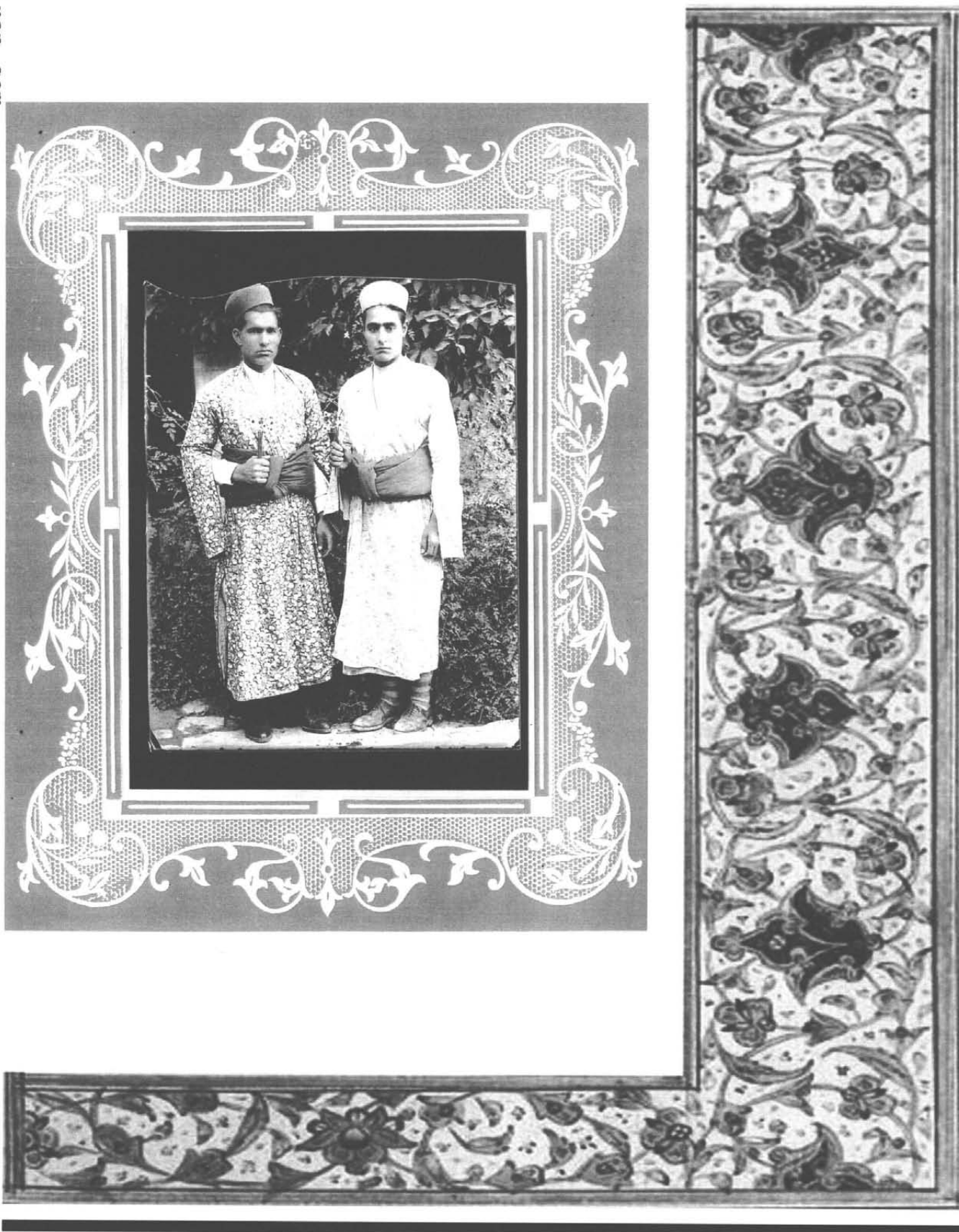
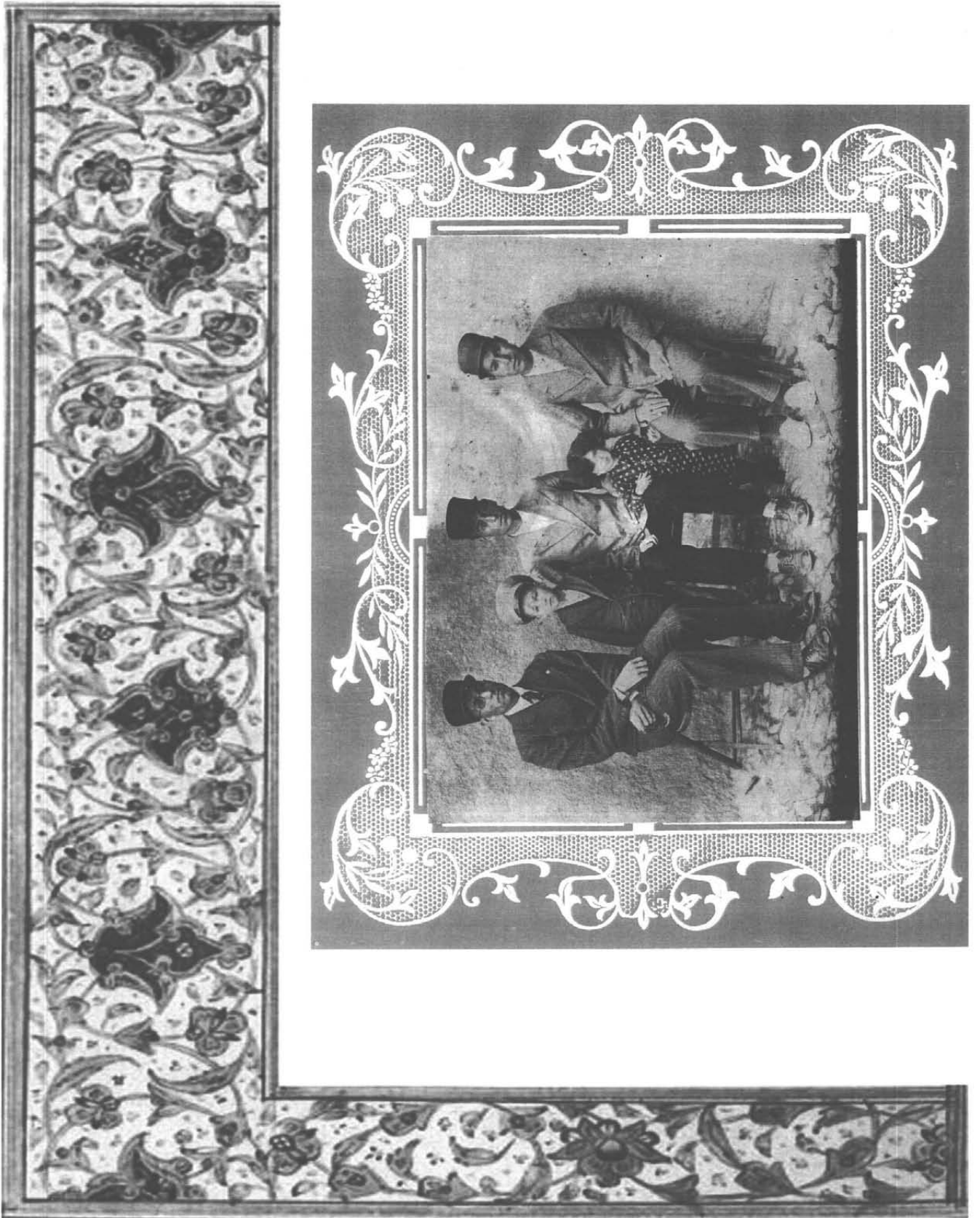


## اهداگر سند

آقای عباس فیضی، تعداد ۱۰۹۵ برگ سند شامل نامه‌های اداری، آموزشی، برگزاری کلاسهای اکابر و آموزش محصلان در سالهای ۳۵-۱۳۴۳، به مدیریت منطقه‌ی غرب کشور (همدان) اهدانمود.

ضمن سپاسگزاری و تشکر فراوان از این اقدام والای فرهنگی، امید است سایر خاندانهای فرهیخته‌ی کشور، اندیشمندان، پژوهشگران و تمامی مردم فرهنگ‌دوست میهن اسلامی نیز با اهدای اسناد خود، بر غنای گنجینه‌ی اسناد ملی ایران بیفزایند و مورخان و پژوهشگران را در انجام تحقیقات علمی، فرهنگی و تاریخی، یاری نمایند. گزیده‌ای از تصاویر اسناد اهدایی، از نظر گرامیتان می‌گذرد.







شماره پنجم  
شماره پنجم  
فانوسی مشایقان  
سند و نسلی علی  
شما چه بدی کرده  
سزسان و  
ندی نایب چه برون  
بارت پردنی دانه  
بای انگلی بجای  
بوت خود بریده  
له مردم ساده  
م اناس منجاب  
روزا چه رسم تور  
ادانظار مردم فر  
اچ مردم در پی  
دنا مع خلق بودی  
ت روانی نژد  
ن کس را خواند  
چند  
نایب خدای بر تیا  
بر داورت خورشید  
بایز من مکتب سانه  
تجادیر صحت که اهل  
سند که بترت

سؤال سال  
بیت که منوچهر است  
اول نماز

عنوان مراسم  
هفت العسیرین  
آب و شکر آنگ مالیده  
اداره روزنامه گستان است  
قیاس این لاله نامه بالا خوانی  
ماهی این بپلند  
میرکل  
بیرز اخلاص  
نگارنده  
بیت  
مکتوب بدون امضاء کافی نیست (روزنامه آزادی لایح و ممالک عام المنفعه می رود)  
قبول نموده شد (دو دانش آوران از دانشجوین خود در روز پنجشنبه) اعانات مطری و شمایی در روز پنجشنبه

گلستان معاد

دارالافتاد طهران  
نایب و دو  
زکستان و هفتاد  
مهندسان  
دوره  
بازده فرنگ

ای که بر کرده کل طبعی از گستان من بردنی کل همین خردوش باشد در گستان کسیرین

تسلم عاجزانه  
ای نجیبان سر پرست و ای فخر نمایان سز قدرت  
ای سرشان صبهای ثروت و ای حلقان سپهر آسایش و آسایش  
شاهراشاه مقصود با کرامت و خسر آرزو و جام نه شماره  
عالی پریشان با خبریت نه مال ما را بجزرت شاعر خدا دیده  
بخشاید برینت پرشان در این رعیت سرگردان نظر نمایند  
با چسما ارکان که در کنگه شاه برودند شاه سپهریم شاید مجال  
مکنید که در حرمها بگذرند خسته از لذات است آسایش شما  
عاسل رعیت است فخر و فی کج شما از پنج مات آیدین بر  
دوم که خسته از ناگفتن از مردم دایه لاله مکه با فواج و  
اقسام بشاهبره داده می رسیم پس چرا بغیر اهل گران بوز  
در جی راهسیر دزدان که دید خرب و زمین بان را فر چشمید و  
زده مان را سر برید چه شسته ای آب را بر اندوه که بد مردم و  
چرا گاه ما را حاکم و طوفان را با بود که دید دیگر از شسته

اگر برادرم بی نماید آقا برای صفت خورشید از آرزو  
بردارید بچندی و دنیا را بکشید زینهار ازینهار افتد کجا  
در کار خود کامل فسیل نماید این قلوب جمعیت پرشان از این  
زین بران و آیرانینان بپخت باقی ماند  
(مکتوب از یزد)  
خضوع و سربس که خواب  
ببار کفشان سعادت دام آقا لاله العالی عرض شود  
شیر مالکات یزدی که در دوازده سال قبیل دامای چرخ  
دین قبیل بدت از شدت غم و تسدی که بر سر رعیت چاهه دار  
آورده و آنها را با سباب می خیزد کرده خود شکر صاحب ثروت  
باز دست ازین چاهگان بر نرسد مردم ناچار نایب سلم گمان  
نگرافات متنه و نموده اند چون خود شیر در طران است نایب  
نیست که جواب عراض مخلوقان بناید کسان او نگرافات حاصل کنی  
بر شدت ابر رعیت چاهه و جواب رعیت چرخیده کما شکان شیر

ساره اول  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۵  
 قاسم  
 جلد ۳۰  
 شماره ۱

مجله توبین  
 دوره چهارم قسمت یک غره صید

س تهر توی دکا تندی خندان میرود در سر خندان که مشغول است  
 و باقی هم یکی مال فلان و اش است یکی فلان فلان است  
 یکی مال فلان... است باقی هم دو آتیه است ترازد و از  
 در اینجا هم مرض خلاب نیاید و هم چرا که ترازد و از سلامت و آیه  
 سار که (ویل الطیفین) را در قرآن خوانده در چشم فرو می بیند  
 بلکه تا امروز شنیده دیده شده که کم فرو می کشد و بسته  
 با مسلمانان کمال سلوک را داشته دارد و کانداز است که  
 سالها است رفاییت مسلمانان را غالب است این باید است  
 شکر و سپاس بی پایان پادشاهی گوئیم که بدست مشاطه قدرت  
 شسته حال شرفیست با بر آینه خاطر محنت زده کان در مای  
 و شکر کشید کان صحرا می نمودت جلوه داد و منت و چه همسنگ  
 مت پرست نمی جنب کپانی را از حضرتت دعوات تا نیم دراز که  
 اگر چنانچه امانت نیم در جو مبارک و ایجا نمودن دکا نامی خیار است  
 در شاره صید در آن است اعلی در حد و در آن است

چشمش کنده شکر شکسته دل بیوه زنان منقلب کند مال  
 همان بانوس بر دختران آبدیده بنوعان بی شرف کنده  
 مردمان محرم تکبر حیت و طوس کن ترازد و از زنده گانه  
 شقی تا مردگان خجاری جاش لمر با اغلب این اشخا یک  
 در نظر تو خیر میاید مردمان محرمی بسته پس مسلمان چه دست  
 تحصیل معاش نایند چه قدر تو تصنع نایند دولت دست را  
 تو ختم میکنی کپانی وطن دوست را تو بد نام میانی باوش  
 اقتشاش بی مابین عموم تویشوی کا اینکه چند روز قبل خانی  
 را به باعث اقتشاش تو شدی مکر حیت عدالت مکر  
 تو خیر سده که باید عموم با هم بعدات و مساوات رفتار نایند  
 مساوات اعز را مفضل میکنی طلب ابل علم را از تحصیل باز  
 میداری بیوه زنان و یتیمان را که سنده نگاه میداری آخر  
 نه اینکه در و کان مانوانی مردمان بی شرف بسیارند و قدر

